

رسوم از یاد رفته و آئین‌های رو به زوال

تحقیق و تکرار از
حسین نوربخش

نزد ایرانیان از گذشته تا به حال سیزده روز اول سال، عید بوده و در این روزها همواره مراسم خاصی به اجرا گذارده می‌شده است. در میان این رسماها، چند رسم جالب و دلپذیر دیده می‌شود که خاص ایرانیان است و در زمان ما کمتر به آنها می‌پردازند و احتمالاً یکی دو تای آن تاکنون از بین رفته است و بیم آن می‌رود که تا یک دهه دیگر آثاری از هیچکدام برجای نماند.

این رسماها عبارت است از:

- حکومت زنان در نوروز

- مراسم شاه بازی

- حکومت میر نوروزی

نخستین رسمی را که مورد مطالعه قرار می‌دهیم به حکومت زنان در ایام نوروز مربوط می‌شده است.

بدون شک اکثر خانمها در خانه سلطان بلامنزاع و بدون رقیب هستند و در تمام طول سال بر مردها حکومت می‌کنند و فکر نمی‌کنم دیگر نیازی به برقراری حکومت موقت در ایام نوروز داشته باشند!

احتمال زیادی وجود دارد که این رسم پسندیده (از نظر خانمها) در جاهایی برگزار می‌شده و یا می‌شود که در تمام طول سال آقایان حکومت مطلقه دارند و خانمها مظلوم واقع شده و صرفاً اطاعت می‌کنند.

استاد باستانی پاریزی درباره رسوم جالب «حکومت زنان در نوروز» می‌نویسد: «در دهکده بی مرغ، نزدیک گنایاد (خراسان)، از روز نهم فروردین تا روز سیزدهم، در این دهکده حکومت و اختیارات به دست زنان می‌افتد، هیچ مردی حق ندارد از خانه خارج شود و اگر خارج شود زنان او را تنبیه می‌کنند.

خودزنها، وسایل و منایحتاج را تهیه و زندگی را اداره می‌کنند. علاوه بر آن به بازی‌ها و ورزش‌های گوناگون می‌پردازند و اغلب روز را در خارج از خانه می‌گذرانند، اسب سواری می‌شوند و می‌تازند و از روز سیزدهم به خانه برمی‌گردند و می‌شوند همان زن تسلیم و

سربه‌زیر، این تحکم به مرد را، در این سه چهار روز قبل از سیزده آفتاب جدی می‌گیرند که واقعاً بیشتر اوقات مردی جرات نمی‌کند از خانه خارج شود.»^(۱)

مراسم شاه‌بازی

عبدالله مستوفی، که خود یکی از رجال عصر قاجار بود، در جوانی به کمک تنی چند از پسران قاملیل و بزرگ‌زادگان و درباریان و نوکرها و خانه‌شاگردها، به تقلید از مراسم سلام رسمی دزبار ناصرالدین شاه و میر نوروزی که در آن زمان در روستاها برگزار می‌شد، مبادرت به راه‌اندازی مراسم شاه بازی می‌کرد. در این مراسم هر یک از جوانان به تناسب موقعیت خود، نقش شاه، صدر اعظم، سپهسالار، وزیر لشکر، مستوفی الممالک، امین‌السلطان، حاکم تهران، فراش باشی، نقاره‌چی، فراش و تفتنگدار را ایفا می‌کردند و درست هم زمان با برگزاری سلام در دربار، آنها هم به شاه‌بازی خویش مشغول می‌شدند. مستوفی ماجرای مذکور را در کتاب خویش به نام «شرح زندگانی من» به تفصیل آورده است.

هنوز گونه‌ای از شاه‌بازی زمان قاجار که بین بچه‌ها و جوانان درباری رایج بود، در میان بچه‌ها و نوجوانان شهرها و روستاهای امروزی جریان دارد، این سرگرمی به نام بازی شاه، دزد، وزیر معروف است. در این بازی چهار نفر شرکت دارند که اسم آنها شاه، وزیر، دزد و جلاّد است.

در ابتدا این اسامی را روی چهار برگ کاغذ می‌نویسند و آنها را از پشت روی زمین می‌اندازند، و هر کس یکی را برمی‌دارد، هر کدام شاه شود، می‌پرسد: - وزیر من کیست؟

کسی که برگه وزیر را در دست دارد می‌گوید: من وزیر شما هستم.

شاه می‌گوید: از بین آن دو نفر دزد را پیدا کن!

وزیر یکی از دو نفر را انتخاب می‌کند و می‌گوید: این دزد است!

اگر آن شخص دزد بود [یعنی ورقه‌ای که روی آن نوشته شده «دزد» نصیب او شده باشد] به دستور شاه جلاّد او را مجازات می‌کند، مثلاً یک سیل آتشی به

صورت او می‌کشد، یا او را چند ضربه شلاق می‌زند و یا از او کولی (سواری) می‌گیرد و اگر وزیر اشتباهی جلاّد را به جای دزد معرفی کرده باشد خود وزیر مجازات می‌شود و این بازی با انداختن ورقه‌ها روی زمین و انتخاب شاه و وزیر جدید همچنان ادامه می‌یابد. البته اجرای این بازی موکول به ایام نوروز نمی‌شود و در تمام طول سال به وسیله بچه‌ها بازی می‌شود.

در آذربایجان نیز نظیر این رسم به نام «ترنا‌وردی» یعنی ترنا زدن رایج است. ترنا عبارت است از یک لنگ تاب داده که وقتی آن را تکان می‌دهند صدای بلندی تولید می‌کند و از آن به جای شلاق استفاده می‌شود.

برای شروع بازی عصرهای ماه مبارک رمضان، عده‌ای در قهوه‌خانه‌ای جمع می‌شوند و به حکم قوطی کبریتی که می‌اندازند، یکی شاه و دیگری وزیر می‌شود، آنکس که شاه شده است، خطاب به وزیر می‌پرسد: من کی هستم؟

وزیر می‌گوید: قربان شاه هستید، امر بفرمائید. بعد به دستور شاه افراد متخلف انتخاب و محکوم به خوردن چند ضربه «ترنا» می‌شوند و برای این کار شاه به وزیر دستور می‌داد، چند اشرفی کف دست متخلف بگذارد یعنی او را شلاق بزند و یا به جای ترنا خوردن وی را مکلف به خرید مقداری زولبیا و بامیه می‌کنند.

بعد از تهیه زولبیا و بامیه، آنها را بین کسانی که در قهوه‌خانه حضور دارند و ناظر بازی هستند توزیع می‌کنند، کار انتخاب شاه و وزیر و دزد ادامه می‌یابد تا همه در بازی شرکت کنند. این رسم در شبهای ماه مبارک رمضان، در روستاها و برخی شهرهای استانهای دیگر نیز اجرا می‌شود.

حکومت میر نوروزی

سخن در پرده می‌گویم چو گل از پرده بیرون آی
که بیش از چند روزی نیست حکم میر نوروزی

«حافظ»

شادروان علی اکبر دهخدا، در لغت‌نامه خویش

عیدانه

یادداشتی درباره میر نوروزی به این شرح دارد: «میر نوروزی و شاه نوروزی: شاه یا امیری که ظاهر آدر جشن نوروز صورت بر تخت نشانیده و او امر او را موقتاً بکار می‌پسنداند، ولی در چه زمان این رسم معمول بوده است بر من مجهول است.» (۲)

سالها و شاید قرن‌ها قبل از این، در کشور کهنسال ما ایران، چند روز مانده به آغاز سال نو، گروهی از مردم شوخ طبع و زنده‌دل و خوشمزه شهرها و روستاها به دنبال یک رسم قدیمی به دور هم جمع شده و از میان شوخ‌ترین و بذله‌گوترین و در عین حال زیباترین جوانان، شخصی را به نمایندگی از طرف مردم محل، برای سیزده روز ابتدای سال به عنوان پادشاه انتخابی مردم عامی، برمی‌گزیدند و همچون یک سلطان و فرمانروای واقعی به او احترام می‌گذاشتند و او امرش را هر چه بود به اجرا درمی‌آوردند.

در بعضی از نقاط نیز بجای انتخاب یک جوان زیبا و برومند، شخص زشت و بدریختی را برای این کار در نظر می‌گرفتند تا با دیدن حرکات مسخره و شنیدن حرفهای خنده‌دارش چند روزی را به شادمانی سپری کنند و برای این که شکل ظاهر میر نوروزی همانند یک پادشاه واقعی گردد، یک دست لباس پرزرق و برق به تنش می‌کردند و گریزی (در بعضی نقاط باد بزی) به دستش می‌دادند و او را سوار بر الاغ یا اسب و یا شتری کرده و عده‌ای تحت عنوان وزیر، پیشخدمت مخصوص، جلا، نگهبان و سرباز هم او را همراهی می‌کردند.

علاوه بر افراد مذکور چند نفری هم با بوق و کرنا و طبل و شیپور و دایره و تنبک به همراه میر نوروزی به دور شهر و روستا به راه می‌افتادند و با نواختن آهنگهای دلنشین و مسرت بخش، خیر بر تخت نشستن میر نوروزی را به همه می‌دادند. با به راه افتادن دسته میر نوروزی تعداد زیادی بچه و بزرگ آنها را همراهی نموده و جمع بسیاری هم بر سر بامها و یا در مسیر راهها و کوچه‌ها و میدانها برای میر نوروزی دست زده و گروه میر نوروزی را با خوشحالی مشایعت می‌کردند.

بیشتر مردم دلشان می‌خواست که از نزدیک شاهد اوامر و فرامین میر نوروزی باشند و از کارها و حرکات و گفته‌های پادشاه چند روز لذت ببرند و سال نو را با شادی و سرور آغاز کنند، به همین مناسبت هر لحظه بر تعداد همراهان میر نوروزی افزوده می‌شد و بر گرمی جشن و شادمانی در آن منظره مرتباً افزوده می‌شد.

مردم آن روزگاران که از دست حکام ظالم و اطرافیان آنها دل پر خونی داشتند، خصوصاً اگر آنها خارجی بودند و به منطقه و سرزمین آنها به ناحق دست یافته بودند، بنا به یک رسم قدیمی خویش، میر

نوروزی را انتخاب می‌کردند تا اولاً دستگاه حکومتی را به باد مسخره گرفته و خفیف نمایند و به اهداف سیاسی خود برسند و ثانیاً توسط میر نوروزی انتقام ظلم‌ها و ستمهایی را که بعضی از صاحبان زر و زور طی یک سال بر مردم بیچاره روا داشته بودند بگیرند. از این رو جشن میر نوروزی با پشتوانه محکم مردمی و حمایت توده‌ها هر سال از سال قبل بهتر و باشکوه‌تر برگزار می‌شد و علیرغم مخالفت زور مداران و ثروتمندان هیچ سالی رونق آن کاهش نمی‌یافت.

نویسندگان دوران پس از اسلام ایران ضمن بحث در اطراف جشن میر نوروزی، مرد دلقک مسخره‌ای را به ما معرفی می‌کنند که حرکت و کارهایش فوق‌العاده مسود توجه مردم بوده است و شاید این مرد از قدیم‌ترین دلقک‌های دوره گرد ایران بوده که اهداف پیش گفته را دنبال می‌کرده است، ابوریحان بیرونی می‌نویسد:

«آذر ماه به روزگار خسروان، اول بهار (۳) بوده است و به نخستین روزی از وی ماه بهر فال مردی بیامد، بر نشسته بر خیری و بدست کلاهی گرفته و یاد بیزن خویشتن بادهمی زدی و زمستان را وداع همی کردی و ز



مردمان بدان چیزی یافتی و به زمانه‌ی ماه شیراز همین کرده‌اند...» (۴)

نویسنده کتاب نمایش در ایران به نقل از «عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات» جشن بالا را با توضیح بیشتری ذکر کرده است:

«روز اول ماه راز و هر مز خوانند، در این روز سواری کوسج است، و این عادت است که جاری شده است از مردی که ریشخند مردم آن عصر بوده و به فارس بوده، سواری شده در این روز بر خری و جامه‌های کهنه می‌پوشیده و طعام‌های گرم می‌خورده و بدن خود را به دواهای گرم طلا می‌کرده و ظاهر می‌کرده است بر مردم که او را حرارتی سخت هست و باد بیزی بردست گرفته و بر خود باد می‌وزیده و می‌گفته (آه گرم است) و مردم بر او می‌خندیده‌اند و آب بر او می‌افشاندند، و بر ف بر او می‌انداخته‌اند و پوست بر او می‌انداخته‌اند... و در عقب او اینها بود، تا اینکه می‌زده است پادشاه ضریب سنگین از این بره‌ها و محملها و به او نرسیده و با آن کوسج پاره‌ای گل سرخ بخوده و به آن می‌زده است بر جامه‌های مردم و سرخ

می‌کرده جامه‌های کسانی که او را چیزی نمی‌داده‌اند.» (۵)

در کتاب برهان قاطع، پیرامون این رسم قدیمی، چنین آمده است:

«نام جشنی است که پارسیان می‌کرده‌اند و وجه تسمیه‌اش آنست که درین روز مرد یک چشم بدقیافه مضحکی را به الاغی سواری کردند و داری گرم بر بدن او طلا می‌کردند و آن مرد مضحک مردم و بادزنی در دست داشت و پیوسته خود را باد می‌کرد و از گرم‌اشکایت می‌نمود و مردمان برف و یخ بر او می‌زدند و چندی از غلامان پادشاه نیز با او همراه بودند و از هر دکاتی یک درم سیم می‌گرفتند و اگر کسی در چیزی دادن اهمال و تعطل می‌کرد گل سیاه و مرکب همراه او بود بر جامه و لباس آن کس می‌پاشید و از صبح تا نماز پیشین هر چه جمع می‌شد تعلق بر کار پادشاه داشت و از پیشین تا نماز دیگر به مردم مسخره و جمعی که با او همراه بودند و اگر مسخره بعد از نماز دیگر به نظر باز از آن در می‌آمد او را آنقدر که توانستند می‌زدند.» (۶)

علامه محمد قزوینی درباره میر نوروزی، با استناد به این شعر حافظ:

سخن در پرده می‌گویم، چو گل از غنچه بیرون آی
که بیش از پنج روزی نیست، حکم میر نوروزی

می‌نویسد: «تعبیر این شعر حافظ این عبارت است از پادشاهی یا امیری یا حاکمی موقتی که سابقاً در ایران رسم بود، در ایام عید نوروز محض تفریح عمومی و مضحکه او را بر تخت می‌نشاندند و پس از انقضای ایام جشن، سلطنت او نیز به پایان می‌رسیده است.

گو یا پادشاه حقیقی محض مطابقت سنت عمومی در آن چند روز خود را بر حسب ظاهر از سلطنت خلع می‌کرده است و نام پادشاهی را با جمیع لوازم ظاهری آن، از فرمانروایی مطلق و اطاعت عموم عمال دولت، از کشوری و لشگری از او امر و نواهی او به یکی از پست‌ترین افراد او گذار می‌نموده است، این شخص مسخره در آن چند روز، به یک نوع سلطنت دروغی صوری محض، که واضح است جز تفریح و مسخره و خنده و بازی هیچ منظور دیگری در آن بین نبوده انجام می‌داده است.

پادشاه نوروزی، احکامی صادر می‌نموده، عزل و نصب و توقیف و حبس و جریمه و مصادره می‌کرده است و پس از چند روزی، سلطنت کو تاوه با پایان می‌رسیده است، پس بدین مناسبت تعبیر پادشاه نوروزی، یا مسیر نوروزی کنایه شده است از پادشاهی که مدت سلطنت بسیار کوتاه و فرمانروایی او بسیار متزلزل و بی‌اساس باشد.

قزوینی اضافه می‌نماید: «یکی از دوستان موقت نگارنده، از اطباء مشهور که سابقاً در خراسان مقیم بوده‌اند، در جواب استفسار من از ایشان، در این

موضوع چنین مرقوم داشته‌اند:

در بهار سال ۱۳۰۷ خورشیدی برای
معالجه بیماری به بخنورد رفته بودم، از
اوایل فروردین تا چهاردهم فروردین آنجا
بودم، در دهم فروردین دیدم جماعت کثیری
سواره و پیاده می‌گذشتند. یکی از آنها با
لباسهای فاخر، بر اسب رشیدی نشسته و
چتری بر سر افراشته بود، جماعتی هم سواره
در جلو و عقب او روان بودند، یک دسته هم
پیاده به عنوان شاطر و فراش، که بعضی
چوب در دست داشتند در رکاب او یعنی
پیشاپیش و در جنبین و در عقب او روان
بودند، چند نفر هم چوبهای سفید در دست

داشتند که بر سر هر چوبی، سر حیوانی از قبیل: سر گاو،
سر گوسفند بود. یعنی استخوان جمجمه‌ی حیوانی و این
رمز آن بوده که امیر از جنگی فاتحانه برگشته و سرهای
دشمنان را با خود می‌آورده، دنبال این جماعت، انبوه
کثیری از مردم متفرقه‌ی بزرگ و خرد روان بودند
و هیاهوی بسیار داشتند.

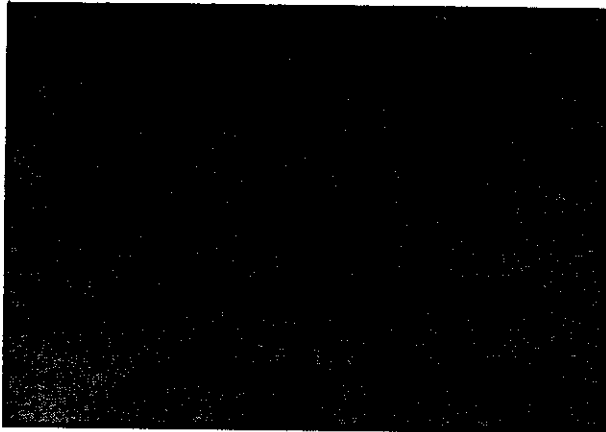
تحقیق کردم گفتند: در نوز یک نفر امیر می‌شود که
تا سیزده عید حکم فرمای شهر است، به اعیان و اعزه شهر
حواله‌ی نقدی و جنس می‌دهد، که همه کم یا زیاد تقدیم
می‌کنند، به این طریق که مثلاً حکمی می‌نویسد: برای
فلان متین که شما با یکصد هزار تومان بدهید، البته
مفهوم این است که صد تومان بدهید، این صد تومان را کم
و زیاد می‌کردند و چیزی گرفته می‌شد، بعد از تمام شدن
سیزده عید، دوره‌ی امارات او به سر می‌آمده. (۷)

محمد جواد به روزی ضمن تأیید مطالب بالا
درباره سایر کارها و اقدامات میر نوری و رسمها و
آدابی که در بین مردم در این مراسم برقرار بوده است
مطالبی دارد که خلاصه آن چنین است:

«این شخص با این تشریفات مسخره تا سیزده
نوروز در آن شهر، یا روستا امیر و فرمانده بود و با
همین هیبت و چهره‌ای خندان، در حالی که بر الاغ
خود سوار بود، کلاهی سیاه یا به روایتی بازی سفید، در
یک دست و بادبزن بزرگی در دست دیگر داشت که
مرتباً خود را باد می‌زد و به حرکت در می‌آورد.

پشت سر او، جوانی فربه که لباس سرخ بر تن و
چتری سفید بر سر میر نوری گرفته بود، راه
می‌رفت، یک عده جوان که هر یک چوبی در دست
داشتند و بر سر چوبها، سر حیوانی از قبیل گاو،
گوسفند و غیره نصب کرده بودند، می‌آمدند که مفهوم
آن برگشت میر نوری از جنگ و آوردن سر دشمنان
او بوده است. این کاروان نشاط، با هلله و شادی و
طبل و کرنا و فریاد و غریب تماشاچیان، در شهر و
روستا به گردش می‌آمد.

میر نوری که در این مدت حاکم و فرمان‌روا بود



هر کاری می‌خواست انجام می‌داد و هر فرمانی می‌داد،
فوراً توسط اطرافیان به مورد اجرا گذاشته می‌شد،
اغلب کارهای مسخره و بی‌معنی و مردم آزار او باعث
خشم مردم می‌شد، چنانکه در ایام خلافت بنی امیه که
این مراسم بطور کامل انجام می‌گردید، در یکی از
روزهای نوز که عمر بن عبدالعزیز، خلیفه اموی در
شهر می‌گذشت، با عبور کاروان میر نوری بر خورد
می‌کند، میر نوز با حرکات مسخره خود، بدون آنکه
خلیفه را بشناسد، از همراهان خود می‌خواهد که
عمامه و جقه و شال خلیفه را بگیرند و همراهان
میر نوری هم، لباسهای خلیفه را به نیغما می‌برند.

خلیفه که سخت متغیر شده بود، چون به دار
الخلافت می‌آید، میر نوری و همراهان او را مجازات
کرده و تا مدتی مراسم میر نوری را تعطیل می‌کند.

میر نوری، با همراهان خود از کنار سرای
دولتمندان که می‌گذشت طنابی به داخل منزل آنها
می‌انداخت و صاحب خانه، موظف بود که هدیه‌ای به
طناب بدهد. میر نوری طناب را می‌کشید و هدیه را
می‌گرفت.

در پاره‌ای از مواقع این کار به خاطر گرفتن فال
انجام می‌گرفت، میر نوری با نیت صاحب فال
طناب را به خانه می‌انداخت و از روی چیزی که
صاحب خانه می‌فرستاد، فال طرف را می‌گفت.

در پاره‌ای نقاط، همین که موکب میر نوری از
دور می‌رسید، دختران دم بخت که شوهر نکرده بودند،
یا حاجتی داشتند به سرعت در اتاقی یا آبنبار منزل
پنهان شده و گریه به لباس خود می‌زدند، مادر دختر
از خانه بیرون آمده و از همراهان میر نوری، کودک
نابالغی را به داخل منزل می‌برد تا گریه لباس دختر را
بگشاید و بخت دختر باز شود، این مراسم تا سیزده
نوروز ادامه داشت... (۸)

بهرام بیضایی درباره میر نوری یا پادشاه
نوروزی چنین می‌نویسد:

«از جشن‌های آتش افروزی و پرنده‌سوزی پیش از

اسلام امروزه تنها جشن و آتش بازی
چهارشنبه‌ی آخر سال بجا مانده است.
از مقوله این جشنها خصوصاً دو تا
هست که باید از آنها یاد کرد، یکی دسته‌ی
«کوسه» است که پس از اسلام هم ادامه‌ی
خود را حفظ کرد و در قرنه‌های پنجم و ششم با
تغییر کوچکی در شکل و هنگام برگزاری بدل
به دسته‌ی «میر نوری» یا «پادشاه
نوروزی» شد که همچنان تا نیم قرن پیش در
شهرهای آباد، و امروزه در ولایات
دور افتاده جاری بوده و هست.

میر نوری مرد پست و کمر به چهره بی
بود که در روزهای نوروز برای مضحکه و

شادی چند روزی بر تخت می‌نشست و به جای پادشاه یا
امیر واقعی حکم‌های مسخره می‌صادر می‌کرد، برای
مصادره‌ی اموال فلان ثروتمند یا به بند کشیدن فلان
زورمند. این بازی ظاهراً برای تفریح و خنده بوده است
ولی در عمق آن می‌توان نمونه‌ای از عکس العمل‌های
کینه‌جویانه‌ی مردم زبردست را نسبت به زبردستان دید،
دسته میر نوری با حفظ همین روحیه‌ی هجو آلود مایه
نمایشی هم داشته است، با شبیه‌سازی‌های لازم و
قرارهای قبلی برای اعمال واجرا.

... به ظاهر این بازی بسیار مورد توجه مردم بوده و
خیلی از بازی‌های مضحک دیگر از همین دسته برخاسته
است. خصوصاً بازی‌های دسته‌ی دوره‌گرد موسوم به
نوروزی خسوانها، شامل دلقک‌هایی چون
«حاجی فیروز» و «آتش افروز» و غول بیابانی که به نظر
می‌رسد در اصل از ملازمین و مسخره‌کنندگان شاه
نوروزی بوده‌اند و بعد، از آن دسته‌ها جدا شده‌اند و تا به
امروز هم در ایام عید با پوشش رنگین و چشم‌گیر و با
چهره‌هایی به رنگ سیاه یا با صورتک، بازی‌های مسخره
و خنده‌آوری در می‌آورند، همراه با رقص‌های تند و
نواختن ساز و خواندن اشعار هجو آلوده بیدیه گویی و
مناسب خوانی بالحن و لهجه‌ای شیرین و مضحک و نیز
بازی‌های پراکنده و مشابهی چون «کوسه گلین» و
«کساجی خارتاق» که این دومی به معنی کوسه در آوردن
است و رقص و آواز شاد شیرینی بوده است با لباسهای
غریب و چسباندن چاروبه سرو چانه، و بالاخره بر اساس
همین بازی میر نوری است که بعدها یک نمایش تخت
حوضی درست شد به اسم «نوروز پیروز»، یا حاکم یک
شبه... (۹)

جشن کوسه گلین

جشن کوسه گلین در بین اهالی آبادی‌های
سردسیر کشور، پیام‌آور بهار و گریختن، در بین
مشاغل مختلف، چوپان‌ها از جمله کسانی هستند که ب
سرد شدن هوا و ریزش اولین برف زمستانی، کارشان

را تا بهار سال بعد تعطیل می‌کنند، از این رو در بعضی از دهات و آبادی‌ها برای سرگرمی و کسب درآمد، بعد از تمام شدن چله بزرگ چوپانها دور هم جمع می‌شوند و ترتیب نمایشی را به نام «کوسه گلین» می‌دهند که برای آنها و مردم آبادی، هم فال است و هم تماشا. آقای سید علی میرنیا درباره جشن «کوسه گلین» می‌نویسد:

«بنا به یک افسانه قدیمی حضرت موسی، که در خدمت شعیب چوپانی می‌کرد، یک بار، پنج‌جاه روز به نوروز مانده، سری به گوسفندانش زد، دید همه دوقلو

زاییده‌اند، چون به خانه بازگشت، از شدت شادی و خوشحالی به زن خود مژده داد، و در حیاط به رقص و پای کوبی پرداخت.»

مراسم کوسه، که امروز در شهر ابهر (از توابع آذربایجان) و آبادی‌های آن مرسوم است، از همان زمان باقی مانده است، و جشن زمستانی کوسه، در ابهر با این افسانه تروام است.

زمان این جشن در حدود اواخر چله بزرگ

و (از ایل چله کوچک)، یعنی پنج‌جاه و پنج روز یا پنج‌جاه روز به عید نوروز است، در این موقع، عده‌ای از چوپانها پول روی هم می‌گذارند و مقداری پرتقال یا انار می‌خورند، بعد این میوه‌ها را بین خانه‌های آبادی تقسیم می‌کنند، به این ترتیب مردم می‌فهمند که همین روزها کوسه می‌آید.

یک دسته کوسه کمتر از پنج و شش نفر نمی‌شود که همگی چوپان هستند، چوپانی که گوسفندان را می‌چرانند گلین (عروس) می‌شود، با دقت او را می‌آریند و اسم او را (صنم) می‌گذارند. لباس گلین عبارت است از: دامن بلند ابریشمی، پیراهن کوتاه ابریشمی، پل (کت)، روسری، بافتنی چهارگوش که تا نزدیکی پای عروس می‌رسد، نواری باریک از پارچه هم به دور روسری او می‌بندند، پارچه نازک یا تور هم

روی صورت او می‌کشند.

در صنم، هفت قلم او را آرایش می‌کنند. که درست شبیه نوعروسان بشود. صنم یک جوال دوز هم به دست می‌گیرد که اگر بچه‌ها خواستند او را اذیت کنند آنان را از خود دور کند.

چوپانی هم که گاوها را به چرا می‌برد، می‌شود کوسه یا شوهر گلین (عروس) یک لباس کهنه می‌پوشد و کلاهی از پوست بز یا نم‌بر سر می‌گذارد که تا گردن او را می‌پوشاند، روی کلاه دوتا شاخ می‌گذارد، برای این که بتواند پیش پای خود را ببیند،

خانم خانه‌ات آبادان»^(۱۰)

تا آخر...

انسجوی شیرازی، در مورد ادامه این جشن می‌نویسد:

«کوسه و دار و دسته‌اش وارد خانه می‌شوند. مردم روزی که کوسه راه می‌افتد در خانه‌شان را نمی‌بندند چرا که آمدن کوسه را به خانه‌شان خوش یمن می‌دانند. کوسه وارد هر خانه‌ای که می‌شود اول به سراغ در طویله می‌رود و لگدی به آن می‌زند تا به دام‌ها و احشام خیر بدهد که بهار دارد کم‌کم از راه می‌رسد. بعد کوسه خود را به مردن

می‌زند، یا از رقصیش در چوب بازی شکست می‌خورد و به زمین می‌افتد و زن او بالای سرش شیون می‌کند که:

«وای وای کوسه مرده، وای شوهرم، خاک بر سرم»

کنوسه همچنان بی حرکت نقش زمین می‌ماند تا این که صاحبخانه برنجی، روغنی یا مبلغی پول به خورجین‌دار بدهد که کوسه دوباره زنده



نقاشی زیبایی که وضعیت یک خانواده ایرانی را در حدود یک قرن قبل هنگام تحویل سال، و بر سر سفره هفت‌سین نشان می‌دهد. این نقاشی زیباروی قالیچه نفیسی بافته شده و تصویر بالا از روی همین قالیچه عکسبرداری شده است.

دو تا سوراخ مقابل چشمانش در آن سرپوش تعبیه می‌کند و یک کمر بند بزرگ، که چند تا زنگوله بزرگ و کوچک به آن آویزان است به کمر می‌بندد، به یک دست شمشیر چوبی می‌گیرد و به دست دیگر یک چوب دستی چوپانی، دهل زن و ساز زن همراه آنان هستند، دو نفر هم توبره کش هستند که کیسه‌های بزرگی بدست دارند و هدایای هدیه‌دهندگان را جمع‌آوری می‌کنند.

این دسته با نواختن ساز و دهل و رقص‌کنان وارد خانه‌ها می‌شوند. اهل خانه هم با آنها شروع به رقصیدن می‌کنند و چنین می‌خوانند:

کوسه می‌آید از هوا

پیراهنی دارد از بادبز

سهم کوسه را بیار

می‌شود و بعد از دعا و ثنا به جان صاحب خانه راهی خانه دیگری شوند.

جزئیات و نام این رسم هر نقاط مختلف فرق می‌کند، در مازندران به آن «پیربایو» و در اراک «ناقالی» و در آذربایجان و کردستان «کوسه گلین» می‌گویند.

همچنان که از متن رسم پیداست، پیدایش آن باید مربوط به دوره زندگی شبانی بوده باشد و این که بعضی از روایت‌های شفاهی پیدایش آن را به دوره حضرت موسی (ع) نسبت می‌دهد. خود گویای قدمت این رسم می‌تواند باشد.^(۱۱)

گروه‌های منشعب از میر نوروزی

عبدالله مستوفی درباره دسته‌هایی که به اعتقاد بهرام بیضایی از مراسم میر نوروزی منشعب شده‌اند و

در هفته آخر سال در تهران برای می‌افتادند و مردم شهر را با حرکات جالب و نمایش‌های خویش سرگرم ساخته و مسرور می‌کردند، چنین یاد می‌کنند:
آتش افروز

«در هفته آخر سال دسته‌هایی در شهر راه می‌افتاد، یکی از آنها آتش افروز بود، چهار پنج نفر دست و صورت و گردن خود را سیاه کرده، مقداری خمیر به سر گرفته روی آن پنبه و کهنه آغشته به نفت گذاشته آتش به آن می‌زدند و هر یک، یک مشعلی به دست داشتند و با ضرب تنبک و تصنیف خوانی عده دیگری دوره افتاده از هر دکان شاهی صد دینار می‌گرفتند و ذکر آنها این بود:

آتش افروز حقیرم سالی یکروز فقیرم

غول بیابانی

«دسته دیگری هم به اسم غول بیابانی بود که مرد قد بلند، درشت قواره‌ای از پوست گوسفند سیاه لباس چسبانی از سر تا به پای خود ترتیب داده، عده‌ای تنبک زن و تصنیف خوان دور او را گرفته در دکانها شاهی صد دینار دریافت می‌داشتند، ذکر غول بیابانی این شعر بود:

من غول بیابانم سرگشته و حیرانم

دوری گردان

«شخص دیگری هم بود که یک دوری حللی که وسط آن گودی داشت، نوک چوب نازک بلندی کرده و با حرکت دست که به چوب می‌داد، دوری را در محور خود در نوک چوب به چرخ می‌انداخت و گاهی بقدر دو سه ذرع دوری را به هوا انداخته باز در همان حال چرخ با چوب خود می‌گرفت در حالی که دوری از دور زدن خود نمی‌افتاد.

با این شخص دوری گردان هم، البته تصنیف خوان، تنبک زن بود، دکاندارها هم از دادن شاهی صد دینار مضایقه نمی‌کردند.» (۱۲)

حاجی فیروز پیک بهار

آخرین فرد از دسته میرنوروزی و کوسه مسخره و بالاخره نوروزی خوانهای عید، حاجی فیروز است، حاجی فیروز را مردم ما پیک نوروز می‌شناختند و هرگاه او را می‌دیدند بی‌اختیار به یاد فرارسیدن عید و نوروز و بهار می‌افتادند.

به زمان نزدیک ما، حاجی فیروز مردی بود شوخ و خوشمزه و خصوصاً بازیگر و هنرمند که چهره و دستهای خود را برای خشنودی مردم سیاه می‌ساخت و لباس سراسر سرخ بر تن می‌کرد و کلاه قرمز رنگی بر سر می‌گذاشت و با دست داشتن یک دایره زنگی، به کوی و برزن می‌آمد و با رقص و آواز و خواندن اشعار مورد علاقه مردم و شوخی و مسخرگی خیر

فرارسیدن سال جدید را به مردم شهرها و روستا می‌داد و گاهی اسفندی بر آتش منقل و یا آتش گردان همراه خود می‌ریخت و با لحن‌های متفاوت ترنم این اشعار می‌گردید:

اریاب خودم سام بالی بلیکم

اریاب خودم سر تو بالاکن

اریاب خودم مثل گل دسته

مرتضی علی کمر شو بسته

اریاب خودم بیزن قندی

اریاب خودم چرا نمی‌خندی

اریاب خودم عید است و نوروز

پراتون می‌خواند این حاجی فیروز

حاجی فیروزم، بشکن

سالی یک روزم، بشکن

اینجا بشکنم یارگله داره

اونجا بشکنم یارگله داره

تا چند سال پیش، همه ما در کوچه پس کوچه‌های تهران و شهرها و روستاها شاهد رقص و آواز حاجی فیروز بودیم و هرکجا حاجی فیروز بود مردم به دورش جمع می‌شدند و شادی می‌کردند ولی امروزه مثل این که حاجی فیروز همانند یک دانه برف زمستانی آب شده و به زمین رفته است.

سابق بر این گوشه‌هایی

از برنامه‌های نوروزی رادیو

و تلویزیون اختصاص به

رقص و آواز حاجی فیروز

داشت و حتی عکس روی

جلد و داخل جلد بعضی از

مجله‌ها، موزین به چهره

دوست داشتنی و آشنای

حاجی فیروز بود، ولی این

روزها دیگر از این چهره

خبری نیست.

راستی میرهای

نوروزی، آتش افروزان

شبهای عید، نوروزی خوانها

و حاجی فیروزها کجا

رفتند... اگرچه این پیکهای

بهاری در گرد و غبار زمان

دور و دورتر و ناپدید شدند،

ولی نوروز با آغاز اولین روز

بهار دل‌انگیز، همچنان

پابرجا و پیروز است.

بر چهره گل نسیم نوروز

خوش است

بر صحن چمن روی دل

افروز خوش است.



- ۱- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، خاتون هفت قلعه، امیرکبیر چاپ دوم و شکرزاده ابراهیم، همان کتاب، ص ۶۰۷-۶۰۶
- ۲- دهخدا، علی اکبر، لغتنامه دهخدا، حرف (م)، ص ۸۷۷
- ۳- در دوره ساسانیان جشن نوروز با گردش سال تغییر می‌کرد و در آغاز، فروردین در سال نبود و به فرمان سلطان جلال‌الدین سلجوقی ترتیب تقویم جلالی نهاده شد و براساس آن موقع جشن نوروزی در بهار در سال مقارن تحویل آفتاب به برج حمل، تثبیت شد.
- ۴- بیرونی، ابوریحان، کتاب التفهیم لاوائل صناعة التنجیم، به کوشش جلال همایی، صفحه ۲۵۷-۲۵۶
- ۵- قزوینی عمادالدین زکریای محمود، کتاب عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات، ص ۱۲۸ به نقل از نمایش در ایران ص ۳۳
- ۶- ابن خلف تبریزی، برهان قاطع، با تصحیح محمد عباسی، از انتشارات فریدون علمی، ص ۹۵۲
- ۷- قزوینی، محمد، مقاله میرنوروزی، مجله یادگار، سال ۲، شماره ۳، صفحه ۷۱-۷۰
- ۸- بهرزی، محمدجواد، مقاله میرنوروزی، مجله آینده، سال ۱۳، شماره ۸-۱۲، ص ۷۰۹
- ۹- بیضایی بهرام، نمایش درایران، مهرماه ۱۳۴۴، صص ۴۸-۴۶
- ۱۰- میرزا، سیدعلی، فرهنگ مردم، نشر پارسا، سال ۱۳۱۹، ص ۶۲-۶۰
- ۱۱- انجوی شیرازی، سیدابوالقاسم، ظریفیان، محمود، در فرهنگ مردم، انتشارات اسپرک، سال ۱۳۷۱، ص ۲۳۲-۲۳۳
- ۱۲- مستوفی، عبدالله، کتاب شرح زندگانی من، جلد اول، ص ۳۵۵



دفتر خدمات مسافرتی و جهانگردی

پاران

نمایندگی فروش بلیط کلیه خطوط هوایی داخلی و خارجی

نشانی: تهران، خیابان پاسداران، مقابل باشگاه بانک مرکزی، شماره ۱۷۰ آژانس هواپیمایی پاران

تلفن: ۰۲۱-۱۳۱۰۲۰ / ۲۳۶۱۴۳-۲۳۲۳۶۰-۲۳۵۹۵۹

فاکس: ۰۲۱-۸۰۸۶۱۸۹